

سرنگون شدن بوروکراسی و تسلیم شدن ارتش نشانگر این ضعف مهلک دستگاه پهلوی بود که ابزار حکومت را «غیرسیاسی» نگه داشت. «غیرسیاسی» به این معنا بود که کارگزاران حکومت قدرت نداشتند در مقابل شرایط متغییر اجتماعی تصمیم بگیرند. سرنوشت صحنه آخر حکومت پهلوی را همین رقم زد.

از لحاظ ساختاری، جنبش انقلابی موقعیت خود را در دو سطح تحکیم کرد: ۱) ساختمان حرکت مردم در جریان تظاهرات عظیم خیابانی، ۲) تحکیم موقعیت رجال مخالف از هنگام تماس پشت پرده با مقامات عالیرتبه دولتی و ایجاد دولت بدیل.^۷ تظاهرات مردمی و درگیری‌های روزمره خیابانی با نیروهای انتظامی موجب شد که عناصر فعال در کمیته‌های محلی گرد هم جمع شوند. کمیته‌ها به سرعت در سراسر کشور شکل گرفتند و به سه شکل رشد کردند: الف) به شکل تعاونی‌های مصرف که وظیفه پخش مواد مصرفی و کمک‌رسانی به بخش‌های محرومتر جامعه را داشتند. ب) به شکل دادگاه‌های نظامی - سیاسی که خود را مسئول دستگیری و محاکمه مقامات عالیرتبه دولتی می‌دانستند. ج) به شکل واحدهای نظامی که بازوی مسلح انقلاب شدند. کمیته‌ها به تدریج در اطراف مساجد محله‌ها (که سازماندهی نسبی و استقلال نسبی و نادر سیاسی داشتند) گرد هم آمدند. فعالیت در مساجد طبعاً تحت نظر روحانی محل درآمد. هم آنها پست مدیریت سازمان‌های جدید را به سرعت در دست گرفتند.

رهبران جنبش انقلابی همچنین اقدام به تاسیس نهادهای عالی رهبری، از جمله شورای انقلاب کردند. بدیل‌هایی شدند برای قوای مقننه و مجریه، و به تدریج روند تصمیم‌گیری عالی سیاسی را به انحصار خود درآوردند. به اضافه آیت‌الله خمینی با مهارت فوق‌العاده در بهره‌برداری از سمبل‌های اجتماعی و تصویرسازی اجتماعی، توانست موقعیت نیرومند و کارایی برای جنبش انقلابی به وجود آورد. به یک

۷- آیت‌الله خمینی طی نامه‌ای به بازرگان از وی خواست که این جریان را تشویق کند.

کلام: در حالی که کارگزاران نهاد حکومت دستخوش هرج و مرج فکری، ناامیدی و گریز از مسئولیت بودند جنبش انقلابی اقدام به تاسیس نهادهای موازی و تصرف پست‌های قدرت کرد.

در قبال مسائل تاکتیکی، رهبران حکومت روش تهدید و مدارا را پیش گرفتند. از یک سو وعده بهبود امور را دادند. از سوی دیگر مخالفین را به خشونت تهدید کردند. روش‌های مختلف اعمال قدرت را آزمایش کردند، از انتقاد لفظی و حمله فیزیکی گرفته تا بمب‌گذاری (منازل)، برقراری حکومت نظامی و تیراندازی به قصد کشت. وعده اصلاح بوروکراسی، مبارزه با فساد، رفع مشکلات اقتصادی و کاهش محدودیت‌های سیاسی دادند. رسماً اعلام کردند که قانون اساسی و شعائر دینی را محترم خواهند شمرد و رفاه عمومی را تأمین خواهند کرد. هدف این سیاست «چماق و حلوا» آن بود که بخشی از مخالفین را زیر پرچم خود درآورند و در صفوف مخالفین اختلاف اندازند. اما سیاست «تفرقه‌انداز و حکومت کن» کارساز نشد. نمونه آن که بختیار، علی‌رغم سابقه فعالیت طولانی در جبهه ملی، نتوانست یک «ائتلاف ملی» در چارچوب قانون اساسی وقت بوجود آورد. سیاست شاه در امتیاز دادن به مخالفین سرانجام به تبعید خودش انجامید. بررسی دقیق سیاست‌های دولت در دوران جنبش انقلابی نشان می‌دهد که کابینه‌ها - علی‌رغم تغییر ماهیتشان از بوروکراتیک به سیاسی - نتوانستند ابتکار عمل را در دست بگیرند. اقداماتشان اصولاً در واکنش به تحولات بود. سرانجام نیز تسلیم بلاشرط اوضاع شدند.

تاکتیک‌های رهبران انقلاب با این هدف اتخاذ شد که تصویری نیرومند، انسان دوست و معقول از جنبش انقلابی ترسیم کند، و در عین حال قدرت تهدید و انتقام‌گیری را حفظ نماید. در سطح عمومی، تاکتیک انقلابیون بسیج توده‌های مردم، درگیری خشن و پراکنده با نیروهای انتظامی و اعتصاب در ادارات و کارخانجات بود. هدف این اقدامات مختل کردن زندگی عمومی، فلج کردن چرخ جریان اجتماعی و در نتیجه درهم شکستن قدرت و مشروعیت حکومت بود. به علاوه رهبران

انقلابی، در حالی که رهبران حکومت را درگیر یک جنگ تمام عیار روانی کرده بودند به آنها وعده سازش و تفاهم می دادند.

مطالعه کیفیت و ویژگی تاکتیک‌های انقلابیون نشان می دهد که جنبش انقلابی با اعتراض‌های ملایم و بهره‌برداری زیرکانه از علائق مذهبی آغاز شد و به تدریج به درگیری و خشونت و اعمال قدرت گرایید. در طول این روند، رهبران جنبش انقلابی توانستند وحدت صفوف نیروهای اپوزیسیون را حفظ کنند.^۸ اما بر امکان هرگونه سازش با حکومت خط بطلان کشیدند. برعکس، رهبران حکومت علی‌رغم تهدیدها و علی‌رغم وعده به اپوزیسیون نتوانستند از اراده سیاسی آنها نسبت به ضرورت ویرانی کامل دستگاه حکومت و در راس آنها شخص شاه بکاهند. سرعت تغییر توازن قوا چنان بود که گویی سرنوشت آن را از پیش رقم زده بودند.

انتصاب دولت موقت

تا شکل‌گیری جنبش انقلابی (۵۷-۱۳۵۵) روابط میان مهندس بازرگان و آیت‌الله خمینی «محترمانه» بود. آیت‌الله خمینی بازرگان را به خاطر همکاریش با روحانیون عالی‌رتبه (هم میانه‌رو و هم تندرو)، می‌شناخت و با کتاب‌ها و افکارش آشنا بود. هنگامی که بازرگان و همفکرانش در مخالفت با انقلاب سفید (۱۳۴۲) به زندان رفتند آیت‌الله خمینی غیر مستقیماً از آنان حمایت کرد.^۹ نهضت آزادی به نوبه خود در دفاع از آیت‌الله خمینی به تفصیل سخن رانده بود.^{۱۰} به اضافه بازرگان با آیت‌الله مطهری آشنایی داشت و مطهری از محرمان آیت‌الله خمینی محسوب می‌شد. افکار اصلاح طلب و دمکراتیک بازرگان هم برای آیت‌الله خمینی

۸- در چند مورد رهبران مذهبی از کمونیست‌ها انتقاد کردند. بیشتر به خاطر جلب نظر و اعتماد غرب به وجه ضد کمونیستی خودشان بود.

۹- بازرگان، شورای انقلاب و دولت موقت (تهران، نهضت آزادی ایران، ۱۳۶۱) ص ۱۹.

۱۰- صفحاتی از تاریخ معاصر ایران، جلد اول، صص ۲۸۲ و ۲۵۹.

پوشیده نبود. افکارش به تفصیل در کتابهایش آمده بود. در سالهای دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بازرگان هم با روش کار آیت‌الله خمینی آشنا شده بود. تعهد وی را نسبت به مفهوم حکومت اسلامی می‌دانست. از چارچوب کلی نظرات وی مطلع بود. پس وجود اختلاف نظر میانشان عیان بود. قاعدتاً هر دو کم و بیش مرز وحدت و تضاد میان خودشان را در شرایط روز، یعنی جنبش انقلابی ضد سلطنتی، می‌شناختند. اما علی‌رغم اختلاف نظرهای فی مابین، هنگامی که جنبش انقلابی شتاب گرفت، هر دو در پی مصالح سیاسی، آن طور که تشخیص دادند دست به همکاری زدند. در واقع به یکدیگر نیاز داشتند. اما از این همکاری، بازرگان بهره اصلی را نبرد. از بازرگان برای یک دوره انتقالی استفاده شد و به انقلابیون اسلامی فرصت داده شد صفوف خود را منظم کنند. آنگاه انقلابیون اسلامی نیرومندانان علیه جناح‌های دیگر وارد صحنه شدند. و با دامن زدن به گرایش تندروی مردم (هم در سیاست خارجی و هم سیاست داخلی) جناح‌های دیگر مسلمان را درهم شکستند. شکستی که آیت‌الله خمینی از وقایع آن با اصطلاح «انقلاب دوم» یاد کرد.

در زمستان ۱۳۴۱ (قبل از اجرای اصلاحات ارضی و ناآرامی‌های ناشی از آن) بازرگان و آیت‌الله خمینی با یکدیگر ملاقات کرده بودند. پس از تهاجم سیاسی دولت علیه آیت‌الله خمینی و جامعه مذهبی، بازرگان در زندان اعلامیه‌ای به دفاع از آیت‌الله خمینی نوشت. آیت‌الله خمینی آن را خواند و تایید کرد. پس از آن میان آن دو رابطه مستقیمی نبود. مگر اعلامیه‌های پراکنده‌ای که آیت‌الله خمینی از تبعید عراق می‌نوشت. اما هر دو نقش حساس خود را در پیشبرد جنبش اسلامی حفظ کردند. یکی در داخل و دیگری در خارج از کشور. هنگامی که جنبش انقلابی شتاب گرفت بازرگان در مرداد ۱۳۵۷ پیامی برای آیت‌الله خمینی فرستاد و پنج درخواست کرد. خواسته‌هایش نشانگر زمینه‌های مشترک و اختلاف است. هر دو خواهان تغییر اوضاع و پیشبرد اهداف مذهبی بودند اما اختلاف نظر میانشان اساسی بود. بازرگان از آیت‌الله خمینی خواست که مسئله استبداد را به جای مسئله استعمار هدف اصلی قرار دهد،

استراتژی جنبش را در چارچوب انتخابات آزاد بیاورد و فراریان سیاسی حکومت را در صفوف جنبش انقلابی بپذیرد. همچنین از وی خواست استراتژی تغییر تدریجی را دنبال کند و از انحصار قدرت برای روحانیون دوری گزیند. اما مهمتر از همه از وی خواست که قانون اساسی وقت را بپذیرد. به این پیغام، آیت‌الله خمینی پاسخ نگفت. در حالی که بحران تمام عیار انقلابی کشور را فرا می‌گرفت آیت‌الله خمینی از بازرگانان خواست به پاریس برود و با ایشان ملاقات کند (مهر ۱۳۵۷). در این ملاقات بازرگانان بار دیگر بر ضرورت تعقیب یک استراتژی تدریجی از طریق انتخابات آزاد تاکید کرد. بار دیگر آیت‌الله خمینی مسئله را مسکوت گذاشت. با این حال از بازرگانان خواست فهرست افرادی را برای تشکیل یک مجلس مشورتی تهیه کند. بازرگانان چنین کرد و بر مبنای آن شورای انقلاب ماه بعد تشکیل شد و رهبری جنبش را در دست گرفت.^{۱۱} آنچه که از نظر سیاسی قابل توجه است همکاری این دو شخصیت، در آن برهه زمانی و علی‌رغم اختلاف فی مابین است. بازرگانان بعدها در مورد ملاقات خود در پاریس با آیت‌الله خمینی نوشت: «فوق‌العاده متعجب شدم که دیدم ایشان مسائل را ساده می‌گیرند... دنبال کردن بحث... را بی‌فایده دیدم.»^{۱۲}

پس از بازگشت به تهران آیت‌الله خمینی در یک نامه سرگشاده به بازرگانان مأموریت داد تشکیلات نفت را به راه اندازد و مواد سوختی را برای مصرف داخلی تامین کند. این انتصاب به معنی احتمال انتخاب بازرگانان به مقام نخست‌وزیری تفسیر شد. و این تفسیر بزودی شکل واقعیت به خود گرفت. انتخاب بازرگانان به ریاست دولت موقت در یک جلسه شورای انقلاب - با حضور آیت‌الله خمینی - و توسط آیت‌الله مطهری مطرح شد. آیت‌الله طالقانی که در جلسه حضور داشت بازرگانان را از قبول آن برحذر داشت. بازرگانان ۲۴ ساعت فرصت خواست. روز بعد در جلسه همان شورا گفت:

۱۱- شورای انقلاب و دولت موقت، صص ۲۱-۱۸.

۱۲- شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۱.

«خواهش می‌کنم آقایان نسبت به رای و پیشنهادی که دیشب دادید تجدیدنظر فرمایید و اگر بنده را نامزد نخست‌وزیری می‌نمایید با علم و اطلاع از افکار و اخلاق و سوابقم خواهد بود. همه آقایان مرا خوب می‌شناسند و از طرز فکر و طرز کار و سوابق خدماتم اطلاع دارید. می‌دانید که معتقد به دموکراسی و اهل همکاری و مشورت و اعتقاد به دیگران هستم و خیلی مقید به نظم و رعایت بوده و از تندى و تعجیل احتراز می‌کنم و علاقمند به مطالعه و عمل تدریجی می‌باشم. در گذشته اینطور بوده‌ام برای آینده هم رویه‌ام را عوض نخواهم کرد. حال اگر با این سوابق و شرایط قبولم دارید پیشنهاد فرمایید.»^{۱۳}

آیت‌الله خمینی طی حکم مورخه ۱۵ بهمن ۵۷ «بر حسب حق شرعی و حق قانونی ناشی از آراء اکثریت قاطع ملت»، و «به موجب اعتماد به ایمان راسخ شما (بازرگان) به مکتب اسلام و اطلاع از سوابقتان در مبارزات اسلامی و ملی»، وی را مامور تشکیل دولت موقت کرد. ماموریتش این بود که ترتیب «اداره امور مملکت و خصوصاً انجام رفراندم و رجوع به آراء عمومی ملت درباره تغییر نظام سیاسی کشور به جمهوری اسلامی و تشکیل مجلس مؤسسان از منتخبین مردم... و انتخاب مجلس نمایندگان ملت» را بدهد.^{۱۴} آیت‌الله خمینی در واقع خواستار اجرای برنامه انتقالی از نظام سلطنتی به نظام جمهوری اسلامی توسط بازرگان بود. اما تحولاتی که در آن دوره به وقوع پیوست به جهاتی فراتر از چارچوب آن برنامه اعلام شده رفت. با این که بازرگان حکم آیت‌الله خمینی را دقیقاً اجرا کرد اما نتوانست پس از انجام ماموریت خود در دولت بماند. اهداف سیاسی آیت‌الله خمینی فراتر از حکمی بود که به بازرگان داده بود.

انتخاب بازرگان بوسیله آیت‌الله خمینی به ریاست دولت موقت قابل تامل است. چرا وی شخص بازرگان را برگزید؟ قاعدتاً دلائل زیر مورد

۱۳- شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۷.

۱۴- مشکلات و مسائل اولین سال انقلاب، ص ۱.

نظر قرار گرفت: بازرگان از اعتبار سیاسی برخوردار بود، چند سال را در زندان گذرانده بود، به خاطر فعالیت در جبهه ملی شناخته شده بود، اقشاری از مردم عادی با کتابها و افکارش آشنا بودند، میان فعالین سیاسی شبکه قابل توجهی داشت، در بخش خصوصی مدیر بود و مهمتر از همه اعتبار دینی داشت. سه دهه در تمام جنبش‌های مهم مذهبی - سیاسی دست داشت. عمده نوشته‌هایش به خاطر دین و به زبان دینی بود. از اولین کسانی بود که می‌خواست اسلام را سیاسی و روحانیون را وارد سیاست کنند. از نظر آیت‌الله خمینی، قاعدتاً، این جنبه‌ها مهمتر از تاکید بازرگان بر ضرورت رعایت روش اصلاح طلب و دمکراتیک بود.

شاید بتوان تصور کرد که در آن مرحله انقلاب، آیت‌الله خمینی به واقع قصد داشت با مسلمانان لیبرال و حتی ملیون غیرمذهبی منجمله جبهه ملی همکاری کند. اشارات مثبت ایشان به مفهوم «ملی» که با تاکید در اعلامیه‌ها و گفتارها می‌آمد به این باور دامن می‌زد. نوپایی و عدم اطمینان گروه‌های اسلامی به خودشان نیز شهادت بر این مدعا می‌کرد. نظر برخی از ملیون آزادیخواه هم ظاهراً چنین بود. حتی می‌توان تصور کرد با این که آیت‌الله خمینی چند سال قبل از آن نظریه ولایت فقیه را طراحی کرده بود اما اگر شرایط عمومی مملکت فرق می‌کرد ایشان آن آمادگی سیاسی را داشت که با عناصر دیگر سیاسی از جمله ملیون و در چارچوب قانون اساسی دیگری همکاری استراتژیک داشته باشد.

اما اوضاع شکل دیگری گرفت و مصلحت روز هم چیز دیگری را حکم می‌کرد. آیت‌الله خمینی در آن مقطع تاریخی و در رودرروی با دستگاه پهلوی و ارتش شاهنشاهی تشخیص داد که به گرایش ملیون مسلمان (به رهبری جناح مذهبی و ریاست شخص بازرگان) نیاز است. این ائتلاف تاکتیکی را نباید به تعجب گرفت. آیت‌الله خمینی پس از برقراری جمهوری اسلامی، چنین ائتلاف‌های تاکتیکی (چه رسمی و چه غیررسمی و چه در امور داخلی و چه خارجی) را بنا به مصالح کلی جنبش و نظام اسلامی مورد تایید قرار داد.

در آن مقطع زمانی، ملیون مسلمان شریک ائتلافی خوبی تشخیص

داده شدند. ضرورت ائتلاف با آنها چند گانه بود: اولاً آن که هیچ جناح سیاسی دیگری وجود نداشت که هم به تفکر آیت‌الله خمینی نزدیک باشد و هم آماده گرفتن قدرت باشد. ثانیاً روحانیون تجربه مدیریت اجتماعی نداشتند. نمونه این که آیت‌الله خمینی چند بار از آیت‌الله بهشتی خواسته بود تا برای تشکیل کابینه اقدام کند. اما وی هر بار، به خاطر عدم آمادگی جواب منفی داده بود. در واقع بازرگان تنها بدیل ممکن و واقعی در شرایط روز بود. ثالثاً بازرگان و ملیون مسلمان در موقعیتی بودند که رهبریشان برای جنبش قابل قبول بود. در آن شرایط انتخاب روحانیون به منصب‌های عالی رتبه دولتی برای اقشار وسیعی از جامعه، به خصوص طبقات متوسط، غیرقابل قبول بود. بازرگان و همکارانش از موقعیت حرفه‌ای و علمی و سیاسی قابل قبولتری برخوردار بودند.

در عین حال بازرگان نمی‌توانست - و نمی‌خواست - خطری جدی برای آیت‌الله خمینی باشد. حتی - همان طور که خواهیم دید - بازرگان در سخت‌ترین شرایط، نظر به مصالح استراتژیک، نسبت به رهبری سیاسی آیت‌الله خمینی وفادار ماند. بازرگان آن شخصیت تند، آن جاه‌طلبی لازم، آن روش بی‌محابای سیاسی، و آن پایگاه اجتماعی را نداشت که بتواند در برابر آیت‌الله خمینی دست به اقدام بزند، و مهم‌تر از آن در این اقدام موفق شود. برعکس، اندیشه لیبرال و تکنوکرات از او سیاستمداری اهل سازش و تساهل ساخته بود.

از نظر بازرگان قبول پست ریاست دولت موقت چند علت داشت. اولاً زمینه شخصی خود او بود. در پیروزی انقلاب اسلامی احتمال تحقق آرمان‌هایی را می‌دید که سالها برای آنها مبارزه کرده بود. چند دهه در برابر روش استبدادی حکومت پهلوی مقاومت کرده بود. اکنون احتمال پایان استبداد را می‌دید. سالها در مورد ضرورت نهضت ملی قلم زده بود. اکنون امکان شکل‌گیری یک جنبش ملی را لمس می‌کرد. بارها در قبال ضرورت فعالیت سیاسی جامعه روحانی سخن رانده بود. اکنون روحانیون را می‌دید که وارد صحنه سیاسی شده‌اند. ده‌ها سال شاهد قهر سیاسی حکومت با مردم بود. اکنون مردم را در صحنه سیاسی می‌دید.

سالها برای آرمان حکومت قانون کار کرده بود. اکنون فرصت داشت برای تحقق آن بکوشد. سراسر نوشته‌هایش به ضرورت شرکت مردم در تعیین سرنوشت خود اشاره داشت. اکنون قدرت مردم را احساس می‌کرد. در اولین سخنرانی‌ش پس از گرفتن پست جدید گفت: اکنون در انقلاب «آرزوی دیرینه‌ام را که ۴۰ سال تلاش می‌کردم تا بین این دو برادر اصیل و قدیم، یعنی دین و دانش پیوند بزنم محقق یافتم و بزرگترین مژده پیروزی و نجات ایران را در آن روز دیدم.»^{۱۵} خلاصه این که تحقق آرمانهایش را محتمل می‌دید ولی از مشکلات پیش رو غافل نبود. صحبتش در جلسه شورای انقلاب به این معنا اشاره دارد.

اما همه اینها به کنار است. به نظر ما، در تحلیل نهایی آنچه بازرگان را به قبول پست نخست‌وزیری کشاند چیز دیگر بود. بازرگان در قبال اوضاع روز و اوضاع کشور توهم نداشت. نیروهای سیاسی وقت را می‌شناخت. کم و بیش می‌دانست رهبران سیاسی چه اهدافی را دنبال می‌کنند. مصلحت، سیاست و استدلالی که دنبال کرد برای حفظ آرمان‌های مورد نظرش در شرایط هرج و مرج مطلق کشور بود. از احتمال شکست، و درصد احتمال شکست آگاه بود. در مورد احتمال برقراری حکومت قانون و دولت عوام، در آن شرایط سیاسی توهمی نداشت. اما نمی‌توانست کشور را در بست تسلیم کند. شرایط تاریخی، خودساخته و دگرساخته، او را در موقعیتی قرار داده بود که می‌توانست در شکل دادن به امور تاثیر بگذارد. از دست دادن این فرصت برایش غیرقابل قبول بود. با آگاهی به شرایط سیاسی، و اهداف رقبای سیاسی، وارد صحنه شد. می‌دانست با چه چیز رودررو خواهد شد. احتمال شکست را هم می‌داد. اما از صحنه نگریخت. بیرق اندیشه ملی و آزادیخواه اسلامی را برافراشت. در سخت‌ترین شرایط حرف خود را زد و پای آن ایستاد. بررسی آنچه که در دوران نه ماهه دولت موقت رفت شاهد بر این ادعا است که بازرگان برای به حداقل رساندن ویرانگری‌های ناشی از تحول انقلابی، و

پیشبرد آرمان دموکراسی و حکومت قانون وارد صحنه شد. داستان این تلاش و نتیجه آن را بازگو می‌کنیم.

استراتژی لیبرال دولت موقت

استراتژی دولت بازرگان تجلی اندیشه کلاسیک لیبرال بود.^{۱۶} به عبارتی می‌خواست هم دخالت دولت را در جامعه مدنی کاهش دهد و هم فعالیت دولت را اصلاح کند. اما چند مشکل داشت: از یک سو با دستگاه عریض و طویل بوروکراسی به جا مانده از حکومت پهلوی روبرو بود و از سوی دیگر عوامل تندروی چپ و راست را در برابر داشت. این عوامل می‌خواستند دولت را به انحصار خود درآورند و برای انجام این کار از اراده قدرتمند سیاسی برخوردار بودند. اما شدیدترین حمله به دولت بازرگان از طرف عوام انقلابی بود. عوامی که استمرار «ویرانگری انقلابی» را روش مناسبی جهت دستیابی به قدرت تشخیص داده بودند.

در واقع حکومت نه‌ماه بازرگان شکست خط آزادیخواه لیبرال در برابر تهاجم گسترده عوام انقلابی و نیروهای سیاسی بود. ملیون مسلمان و آزادیخواهان لیبرال شاید بهتر از دیگر نیروهای سیاسی، مشکلات ساختار اجتماع ایران را تشخیص داده و آن را دقیقتر می‌شناختند. اما در تعیین استراتژی مناسبی که بتواند در آن شرایط انقلابی، هم خودشان را حفظ کند و هم اهدافشان را پیش ببرد گرفتار اشتباه و ناکامی شدند. آزادیخواهان لیبرال به درستی می‌دانستند که مشکل تاریخی ایران، حاکمیت چند صد ساله استبداد خودکامه و آمرانه است. می‌دانستند محدود کردن قدرت سیاسی دولت، اصلاح بوروکراسی و تنظیم روابط اجتماعی (بر مبنای قوانین معتدل) ضروری است. اما فاقد آن سیاست و پایگاهی بودند که عوام انقلابی شهرها را مهار کند. عوامی که مزه پیروزی و قدرت سیاسی را زیر دندان چشیده بودند و می‌خواستند

۱۶- بازرگان در ۱۵ بهمن ۱۳۵۷ نخست‌وزیر شد. در ۱۴ آبان ۱۳۵۸ استعفاء داد.

گذشته را به خاطر آینده‌ای نامعلوم قربانی کنند و روح شیطان اجتماعی را با خشونت انقلابی و قهر الهی برکنند و نفس مطلقاً قدسی را حاکم نمایند.

بازرگان و آزادیخواهان لیبرال در جلب آراء مردم ناکام ماندند. نتوانستند انتظار عوام را برآورده سازند و یا تصور انقلابی آنها را شکل منطقی بدهند و یا ایشان را با آرمان خود همساز کنند. به همین خاطر، دیگر نیروهای سیاسی توانستند در چند حمله اساسی گروه بازرگان را از صحنه سیاسی بیرون برانند. و سرانجام آیت‌الله خمینی و هم‌زمان روحانی ایشان نبض و تخیل اجتماعی عوام را به دست گرفتند و با برافراشتن آرمان‌های مردمی و تشویق روش انقلابی، موج انتظارات توده‌های میلیونی را به سمت سیاست ولایت فقیه مهار زدند. چنین سیاستی طبعاً و الزاماً به معنی پذیرش نتایج اجتماعی و اقتصادی تحول انقلابی بود. روحانیون قصد کرده بودند به عنوان نمایندگان الهی، نظام ولایت فقیه را برپا کنند و در این راه از فدای هیچ امکاناتی مضایقه نکردند. داستان دولت بازرگان همانا داستان شکست استراتژیک خط آزادیخواهان لیبرال به دست عوام انقلابی و نیروهای سیاسی مبارزه‌جو بود این داستان را پیگیری می‌کنیم.

محدودسازی دولت

اهداف اصلی استراتژی بازرگان، به هنگام رهبری دولت موقت دوگانه بود: اول، اصلاح ساختار دولت و دوم، تنظیم فعالیت دستگاه‌های دولتی بر اساس قوانین اساسی مملکت. این استراتژی را به این خاطر انتخاب کرد که استبداد را نقض جامعه طبیعی می‌دانست و جامعه طبیعی را جامعه‌ای می‌شمرد که دولت تنها نقش ناظم را در آن ایفا کند. در حالی که در ایران، دولت به طور تاریخی زندگی اجتماعی را تحت سلطه داشته و منافع خود را بر آن تحمیل کرده است، استراتژی بازرگان محدود کردن نقش دولت به تنظیم روابط بخش‌های مختلف اجتماع بود.

علل و شرایط تحمیل دولت بر جامعه مدنی در ایران گوناگون است. رشد عجیب قدرت نسبی دستگاه دولت در کشورهای معاصر خاورمیانه (تا به حدی که بر تمامی دیگر نهادهای غیردولتی جامعه حاکم شود) مورد بررسی‌های مختلف قرار گرفت که در آنها به دلایل ذیل اشاره شده است: پیشینه استبدادی حکومت، ضعف مالکیت خصوصی، طولانی شدن دوره‌های هرج و مرج اجتماعی، تمرکز قوا در نهاد دولتی به وسیله قدرت‌های استعماری، تاکید بر دولت به عنوان نهاد پیشتاز ترقی اجتماعی و وجود درآمدهای نسبتاً فوق‌العاده (از جمله نفت). قصد این نوشتار بررسی نکات فوق نیست به همین اشاره اکتفا می‌کنیم و خواننده را به مطالعات دیگر ارجاع می‌دهیم.

هنگامی که بازرگان تشکیل کابینه داد، نهاد دولت تشکیلات عظیم و پیچیده‌ای داشت. حدود ۱/۶ میلیون نفر را مستقیماً و تقریباً همین تعداد را غیرمستقیم در استخدام داشت. یعنی حدود ۳۰ درصد از نیروی کار در استخدام دولت بود. درآمدش حدود ۲۰ میلیارد دلار یا ۳۵ درصد تولید ناخالص ملی می‌شد.^{۱۷} حوزه سیاسی را در اختیار مطلق داشت. به نهاد دیگری اجازه حضور سیاسی نمی‌داد. بازرگان در سخنرانی‌های هفته‌ای در رادیو و تلویزیون بر ضرورت محدود کردن دستگاه و قدرت دولت تاکید داشت:

همانطور که می‌دانید از زمان احمد شاه، از زمان مشروطیت به این طرف، هر دولتی که روی کار آمده مسابقه با هم بوده که این خیک دولت وسیعتر و باد کرده‌تر شود. حداقل وظیفه و مسئولیت و تصمیمی که این دولت ملی دارد، اینست که ما در راه دیگر قدم نگذاریم. دستگاه دولتی، هم به لحاظ مبلغ پولهایی که به بعضی از مقامات داده می‌شود و هم به لحاظ تعداد کارمندان که بطور تقریب می‌توان گفت اگر خوب کار بکنند، سه یا چهار برابر احتیاج است، این دستگاه را ما دیگر گنده‌تر و وسیعتر نکنیم. بنابراین

17- Nyrop, *Iran: A Country Study*, p. XIV.

استخدام جدید برای ما امری است گناه، امری است خلاف انقلاب، خلاف اسلام، خلاف ملت و خلاف مملکت.^{۱۸}

باید... احتراز [شود] از دولتی کردن و اتاتیسیم. بنده چند بار گفتم و این را دائماً باید تکرار کرد دولتی که با آن وضع و مشکل تورم کارمند روبرو است، این خیک را ما نباید دو مرتبه بادش کنیم! دیگر خواهد ترکید! هر جا یک اشکالی می بینند می گویند آن را ملی می کنیم و می دهیم دست دولت، و دولت اداره کند. دولت همین بار فعلی را نمی تواند بخانه برساند، چه برسد چیزهای دیگر هم به آن اضافه شود.^{۱۹}

یکی از برنامه های انقلاب در زمینه انتقال از نظام گذشته به جمهوری اسلامی آینده این است که سعی بشود کارهای مربوط و مخصوص ملت بخود ملت واگذار گردد و بوسیله خود ملت انجام شود، تا با اشتیاق و صلاحیت و بازده بیشتر امور را بعهده بگیرند و بار دولت نیز سبکتر گردد. دولت نقش ارشاد و راه اندازی و احياناً امدادهای اولیه و ضروری بعدی را خواهد داشت. حتی کارهای خود دولت نیز که جنبه عمومی کشوری و اداره مرکزی دارد بهتر است با اطلاع و علاقه و همکاری مردم صورت گیرد.^{۲۰}

حالا از کجا مشکل پیش می آید؟ دستگاه دولتی ساخته و پرداخته نظام کهن است (۲۵۰۰ سال استبداد و مخصوصاً این پنجاه و چند سال اخیر). رضاشاه و محمدرضاشاه هر ظلمی، دزدی، فجایعی،

۱۸- سخنرانی در توضیح مسئله بیکاری و مشکل صنایع، مشکلات و مسائل، ص ۱۲۴.

۱۹- پیام به مناسبت ملی شدن صنایع بزرگ، مشکلات و مسائل، ص ۲۰۰.

۲۰- سخنرانی در توضیح وظائف معاونت نخست وزیر، مشکلات و مسائل، ص ۲۴.

فشاری، فسادی که داشتند بوسیله دستگاه دولت بود که انجام می دادند. بنابراین همینطوری بطور طبیعی و موروثی یک حالت وحشت و نفرت و بی میلی در مردم نسبت به دولت پیدا شده. دولت و دولتیان.^{۲۱}

در زبان و منطق کلاسیک لیبرالیسم، بازار آزاد و بخش خصوصی به عنوان شرایط ضروری تضمین حقوق افراد معرفی می شود.^{۲۲} بازرگان نیز به دفاع از بخش خصوصی برخاست و دخالت دولت در امور اقتصادی را «توطئه‌ای» برای تحمیل دولت بر جامعه خواند.

یکی از سیاست‌های عمومی... چه در زمان رضاشاه و چه در زمان شاه سابق این بود که تا می توانند بازار و بازاری و کارهای بخش خصوصی و مردم را از حیثیت بیاندازند. و به همین خاطر شرکت‌هایی درست کردند. وقتی داور وزیر دارائی بود می خواست کنترل تجارت... و تمام فعالیت‌هایی را که در دست ملت بود... از دست مردم بگیرد و در انحصار خودش قرار دهد. برای این که مردم را محتاج نان خود و ذلیل قرار دهد و این ملت نتواند صدائی در بیاورد و علیه او حرف بزند. دولت انقلاب، دولت اسلامی باید... تا می تواند به ملت شخصیت بدهد، به ملت سهم بدهد، مشارکت بدهد تا خود ملت عهده‌دار وظائف شود. ... سعی کند ملت به بهترین وجه در این خط بیفتد که خودش عهده‌دار کارها شود. البته نه بصورت فردی بلکه بصورت اجتماعی و بصورت منظم.^{۲۳}

بازرگان دخالت اندک دولت و حکومت در جامعه را طبیعی و برای

۲۱- سخنرانی درباره کارمندان دولت، مشکلات و مسائل، ص ۱۸۶.

۲۲- برای مطالعه بحث‌هایی که لیبرال‌های غرب درباره شکل‌گیری کاپیتالیسم و دولت کرده‌اند از جمله رجوع کنید به:

Holden, B. *Understanding Liberal Democracy*, (Philip Allan, Hempstead, 1988).

۲۳- مشکلات و مسائل، ص ۳۰۶.

سلامت جامعه ضروری می‌دانست. و نقش اندک دولت در حوزه اجتماعی را برای تحول طبیعی جامعه ضروری می‌دانست.

[دولت] مانند آن خانم دختر قابله و یا پزشک، تمام مساعی و همتش در این باشد که محیط را امن و حفظ کند و از ورود میکروب و عوامل و موانع شر، آنهایی که سد راه هستند مثل علف هرزها و غیره جلوگیری نماید، بطوری که خود مردم و ملت و طبیعت یا خدای قادر متعال مالک بتواند به تمام معنی حکومت کند و همه چیز حالت خودجوشی داشته باشد... همین قدر که محیطی مساعد و موافق بود و عدالت در اصطلاح اسلام به معنی کاملش برقرار بود، یعنی هر چیزی سر جایش بود و حق به حقدار رسید، تمام پیشرفت‌ها و ترقیات و برکات و رحمت و عظمت و اقتدار، از خود ملت خواهد جوشید.^{۲۴}

بازرگان قصد داشت ساختار و قدرت دولت را محدود کند. اما در این برنامه شکست خورد. در واقع نتیجه کارش خلاف شد. وقتی از نخست‌وزیری کناره گرفت دستگاه دولت به شکل قابل توجهی بزرگ شده بود. در دوره دولت موقت، تمام بانک‌های خصوصی، شرکت‌های بزرگ بیمه و صدها واحد کوچک و بزرگ صنعتی به تصرف دولت درآمده بودند. توافق بازرگان با برنامه دولتی کردن شرکت‌های مالی و صنعتی به سه علت بود:

- ۱- تعداد زیادی از صاحبان شرکت‌ها از وحشت انقلاب کشور را ترک کرده بودند.
 - ۲- جناح چپ اسلامی و جناح چپ مارکسیستی، برای دولتی کردن مراکز انباشت ثروت فشار سیاسی و ایدئولوژیکی آوردند.
 - ۳- تعدادی از صاحبان شرکت‌ها به خاطر بروز شرایط انقلابی، از بازپرداخت بدهی‌های خود به بانک‌ها خودداری کردند.
- تصرف و دولتی کردن این شرکت‌ها اصولاً و اساساً برخلاف اهداف

۲۴- پیام تلویزیونی، مشکلات و مسائل، ص ۲۴۷.

استراتژیک بازرگان، یعنی کاهش دخالت دولت در امور اجتماعی و اقتصادی بود. بازرگان از یک سو خواهان کاهش دخالت می شد و از سوی دیگر تعداد زیادی از واحدهای اقتصادی کشور را تحت تسلط دولت درمی آورد. در گفتار و رفتارش تناقض بود. اما مهمترین عامل تعیین کننده در این شرایط، فشار سیاسی و ایدئولوژیکی چپ اسلامی و چپ مارکسیست بود. دولت موقت ناگزیر شد تا اندازه‌ای تقاضای این جماعت را برآورده سازد. و برآورده ساخت.

اصلاح دولت

دومین هدف قابل تبیین در استراتژی دولت موقت، اصلاح دستگاه بوروکراسی بود. این هدف نسبت به تلاش برای محدود کردن حجم بوروکراسی در درجه دوم قرار داشت. بازرگان بر این باور بود که دستگاه بوروکراسی غیرتولیدی و ابزار عمده حکومت‌مردان برای ایجاد ترس و ارعاب است و باید آن را برای خدمت به جامعه اصلاح کرد. اما بازرگان در دستیابی به این هدف (مانند کسب هدف اول) ناکام ماند.

سه ماه از روی کار آمدن دولت موقت می‌گذشت که بازرگان از کارمندان دولت خواست در داخل بوروکراسی دست به یک انقلاب درونی بزنند. در سخنرانی‌های هفتگی رادیو و تلویزیونی، کارمندان دولت را خطاب قرار داد. آنها را به تغییر انقلابی در روش کار و مدیریت و اجرای قوانین فرا می‌خواند. از اهرم‌های دولتی هم استفاده کرد. تعداد زیادی از مقامات عالیرتبه را تغییر داد. رده‌های پایین را تحت فشار گذاشت.

تغییر مقامات عالیرتبه دولتی البته فقط به خاطر اصلاح بوروکراسی نبود. اهداف سیاسی هم نقش داشت. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ هنوز در خاطر رهبران جدید مملکت بود. گرایشهای مختلف سیاسی هم عقیده بودند که برای جلوگیری از کودتا باید دست به تغییرات وسیع زد. تصفیه از سطوح عالی بوروکراسی آغاز شد. به سرعت به سطح پایین‌تر رسید. نگرانی و وحشت را میان کارمندان دولت حاکم کرد. بازرگان با میزان و

عمق تغییرات (که در برخی موارد از دست دولت خارج بود و مربوط به تحولات خلع الساعه و انقلابی می شد) مخالف بود. اما با اصل تغییر مخالفتی نداشت. در گزارشی خطاب به ملت اعلام کرد در مدت چهار ماه ۷۰ درصد معاونین وزراء، ۱۰۰ درصد سفراء، ۱۰۰ درصد استانداران، و ۲۰۰ مدیر شرکت عظیم دولتی (از جمله مدیران صنایع نفت، پتروشیمی، دانشگاه‌ها و خدمات اجتماعی) را تغییر داده است.^{۲۵}

بازرگان با تصفیه صفوف میانی و پایین کارمندان دولت به شدت مخالفت کرد. جناح‌های تندروی جنبش خواهان تصفیه‌های وسیع بودند. بحث درباره روش رودرویی با بوروکراسی، به خصوص بخش‌های نظامی، میان جناح‌های لیبرال و تندرو به شدت در گرفت. بازرگان می گفت برای اجرای اصلاحات تدریجی به کارمندان با تجربه نیاز است. می گفت میلیاردها ریال خرج آموزش و سازماندهی آنها شده، ویران کردنشان اسراف منابع ذیقیمت است. تاکید می کرد اصلاح بوروکراسی باید تدریجی باشد تا از میزان تاثیر منفی آن بکاهد.^{۲۶}

اما تلاش برای اصلاح بوروکراسی شکست خورد. از یک سو گروه‌های سیاسی در برابر روش اصلاح کارشکنی کردند. اجازه ندادند کابینه اوضاع ادارات دولتی را مهار کند. از سوی دیگر خود کارمندان دولت به جنبش انقلاب پیوسته، تندروی سیاسی شده بودند. چند ماه از روی کار آمدن دولت موقت نگذشته بود که هزاران کمیته و شورای انقلابی در سازمان‌های دولتی تشکیل شدند. امور روزمره ادارات را عملاً در دست گرفتند. تهدید به خشونت کردند. مانع کار مدیران عالی‌رتبه شدند. ادارات را عملاً فلج کردند. فشار سیاسی بر کابینه هر روز افزایش داشت. چند ماهی پیش نگذشته بود که بازرگان امید اصلاح بوروکراسی را که کلید پیشرفت اجتماعی می دانست از سر بیرون کرد. مطالعه سخنرانی‌هایش از بهمن ۵۷ تا آبان ۵۸ به روشنی نشان می دهد که با گذشت زمان، مسئله اصلاح بوروکراسی کمتر مورد توجه قرار داشت.

اوقاتش اکثر صرف مبارزه با فشار سیاسی گرایش تندرو (مذهبی و غیرمذهبی)، در داخل و خارج از بوروکراسی می‌شد.

نمونه‌های این فشارها فراوان‌اند. از جمله این که نیروهای انتظامی و مسلح از هم پاشیده بود. زندان‌های عادی را هم رها کرده بودند. پادگان‌ها و سربازخانه‌ها خالی بود. دستگاه مقننه دیگر وجود نداشت. رجال دولتی یکپارچه از مملکت گریخته بودند. کارگران و کارمندانی که کرسی‌های خالی قدرت را بدست گرفته بودند حاضر نمی‌شدند روسای منتخب دولت موقت را بپذیرند.

بازرگان از همان اول کارمندان و نظامیان را به انضباط فراخواند. استدلال می‌کرد که بدون قانون و نظم و انضباط و سلسله مراتب، کار پیش نخواهد رفت. به قرآن و مذهب متوسل می‌شد.^{۲۷} کار را وظیفه اخلاقی و اجتماعی می‌خواند. می‌گفت تا اوضاع بخش دولتی و خصوصی عادی نشود وضع مالی کسی بهبود نخواهد یافت. اما این سخنان بی‌فایده بود. انقلابیون آماده نبودند به حرف «پیرمرد لیبرال» گوش دهند.

با گذشت زمان شکست بازرگان در اجرای اهداف استراتژیک سیاست لیبرال دولت مشخص‌تر شد. مردی که روز اول و از موضع قدرت خواهان فرماندهی انقلاب درونی بوروکراسی بود در روزهای آخر دولتش نفوذ خود را از دست داده بود. نه تنها اهداف محدود کردن و اصلاح بوروکراسی به شکست انجامید که کنترل امور روزمره بوروکراسی دیگر در دست دولت نبود. عوام انقلابی مخالف برقراری نظم در بوروکراسی بودند. گرایش‌های انقلابی، به خصوص گرایش مذهبی به رهبری آیت‌الله خمینی به سرعت خود را با این موج عظیم توده‌ها هم‌آهنگ کرد. و رهبری آن را به دست گرفت.

در میان صفوف لیبرال‌ها هم شکاف افتاد. چندین سال فشار و محدودیت سیاسی موجب شده بود که هیچ نیروی سیاسی نتواند شکل گیرد و برنامه‌ریزی کند. بازرگان می‌گفت قحط‌الرجال است، کسی را

ندارد سرکار بیاورد. سقوط سریع حکومت پهلوی را بهانه می‌کرد، این که اگر فرصت بیشتری بود شاید کادرهای سیاسی بهتر و بیشتری شکل می‌گرفتند.

دمکراسی و آزادی‌های سیاسی

از دهه ۱۳۲۰ تا دهه ۱۳۵۰ بخش قابل توجهی از نوشته‌های بازرگان در تاکید بر ضرورت آزادی‌های سیاسی و حکومت دمکراسی بود. به آن اشاره کردیم. گفتیم می‌خواست حکومت قانون و دولت عوام را توجیه و تبلیغ کند، روش آمرانه حکومت پهلوی را نفی می‌کرد. ده‌ها مطلب در اشاره به این موضوع به رشته تحریر درآورد. مدافعاتش در دادگاه نظامی شاید از ارزنده‌ترین آنها بود. با این پیش درآمد طبیعی است که موضع‌گیری او در قبال این مسئله، به هنگام ریاست کابینه موقت، بیش از پیش اهمیت پیدا می‌کند. اما هنگامی که به دولت رسید مشکلات فوری و حیاتی جامعه در چنان ابعاد وسیعی در برابرش قرار گرفتند که رسیدگی فوری به این مسائل عملاً به دست فراموشی سپرده شدند. البته باید مد نظر داشت که برقراری نظم و انضباط و سپس شکل دادن به یک بوروکراسی کارآمد و کوچک را به مثابه اولین قدم برای برقراری حکومت مشروط به قانون و دمکراسی می‌دانست. اما در عین حال، دفاع لفظی بازرگان از این آرمان‌ها و تبلیغی که برایشان کرد به طور کلی محدود بود. تنها یک مسئله حاد، بازرگان را در دفاع از آرمان دمکراسی و حکومت مشروط به قانون به هیجان آورد. آن رفراندمی بود که حکومت سلطنتی را به نظام جمهوری تغییر داد. قبل از رفراندم حوزه بحث درباره عنوان رسمی جمهوری آینده داغ شده بود. آیت‌الله خمینی تمام عناوین را به جز عنوان «جمهوری اسلامی» مردود شمرد. بازرگان در عوض پیشنهاد عنوان «جمهوری دمکراتیک اسلامی» را داد. در چند سخنرانی سعی کرد برقراری جمهوری جدید را در چارچوب دینی و دمکراتیک تعریف کند. تا آنجا پیش رفت که تفسیر آیت‌الله خمینی را هم مغایر دمکراسی ندانست:

شعار همیشگی آقا (امام خمینی) این بوده است که من زبان مردمم، الهام از مردم می‌گیرم و برای مردم کار می‌کنم و در میان مردم هستم. اگر ما اسلام و دموکراسی را مترادف و پهلوی هم قرار دهیم، به همین معناست. بیان دیگری است از کلام خدا و خلق یا خالق و خلق... بنابراین، حکومت جمهوری اسلامی ما جمهوری دموکراتیک است و جمهوری دموکراتیک واقعی و حقیقی نیز، اسلامی است. وقتی از خلق صحبت می‌کنم... توجه خاص و انحصاری به یک طبقه معین... نیست.^{۲۸}

برخی از تصمیمات دولت بازرگان، به خصوص در قبال مسئله آزادی مطبوعات و حقوق اقلیت‌ها قابل مناقشه است. در آن هنگام اکثر نشریات و مطبوعات در دست نیروهای غیرمذهبی، چپ و کارگزاران رژیم سابق بودند، که در چارچوب اوضاع وقت از قدرت فزاینده آیت‌الله خمینی واهمه داشتند و حاضر نبودند وی را مورد انتقاد قرار دهند. در عوض دولت وقت و بازرگان را هدف حملات پی در پی قرار دادند. نیروهای اسلامی از این حملات در تنگنا بودند اما چون نشریات مشابه نداشتند که دست به اقدام تلافی‌جویانه بزنند، حمله به دفاتر مطبوعات و دکه‌های نشریات را در دستور کار قرار دادند. در این ضد حمله نیروهای مذهبی، بازرگان نقش منفعلی ایفاء کرد. یعنی نه آنها را تایید و نه محکوم کرد.^{۲۹} در اواسط تابستان ۵۸ درگیری‌های خیابانی میان گروه‌های رقیب سیاسی آغاز شد. برخوردهای مسلحانه در چند استان کشور به وقوع پیوست. دولت به این امید که محدودیت گزارش موجب کاهش بحران شود خبرنگاران خارجی را از کشور اخراج کرد.^{۳۰} سپس در اوائل ماه مرداد دادستان دادگاه‌های خلع‌الساعه انقلاب یکی از روزنامه‌های پرتیراژ تهران، آیندگان، را تعطیل کرد. بدنبال آن دولت موقت قانون جدید

۲۸- اولین پیام به ملت، مشکلات و مسائل، ص ۷۳.

29- Chehabi, *Iranian Politics*, p. 267.

30- *New York Times* June-August 1979.

مطبوعات را به مرحله اجراء گذاشت. آزادی‌های مطبوعاتی را مهار و محدود کرد. یک هفته از اعلام این قانون نگذشته بود که بیش از ۲۰ روزنامه و مجله پرتیراژ وقت تعطیل شدند.

جمع‌بندی

جنبش انقلابی ۱۳۵۷ مانند طوفانی طومار حکومت پهلوی را درهم پیچید. این جنبش، خودجوش و ائتلافی از میان طبقات مهم شهری بود. کارش را با تظاهرات عظیم خیابانی پیش برد. نهادهای موازی اجرایی ایجاد کرد و روزگار را به رجال حکومت سلطنتی تنگ ساخت. اما دفاع این رجال هم از حکومتشان کم‌رنگ بود. بیشتر از صحنه گریختند و یا در یک لحظه تنگ به مخالفین پیوستند. هیچ کدام برای جنگ با انقلابیون اقدام نکردند. وقتی این تحولات سریع و غیرقابل پیش‌بینی و انقلابی در جریان بود، آیت‌الله خمینی از طرف بخش عظیمی از مردم و نیروهای سیاسی، حتی کارگزاران حکومتی حمایت شد و رهبری جنبش را بدست گرفت. وی علی‌رغم اختلاف نظرهایی که با بازرگان داشت، از او خواست برای تشکیل شورای انقلاب و دولت موقت اقدام کند. از نظر بازرگان، قبول پست نخست‌وزیری چند علت داشت. اول این که سالها با حکومت مبارزه کرده بود و اکنون احتمال می‌داد این مبارزه پیروز شود. دوم این که جنبش ضدسلطنتی طبیعت مذهبی داشت و این برای هر اندیشمند مذهبی جذبه داشت. اما مهمتر از همه این که می‌خواست کشور را از پیامدهای طبیعی انقلاب مصون بدارد و استراتژی اصلاحش را پیش ببرد. استراتژی‌ش بر دو پایه بود: اول محدود کردن ساختار و قدرت دولت و سپس اصلاح بوروکراسی. می‌خواست با محدود کردن نقش دولت در جامعه مدنی، بستر حرکت طبیعی اجتماع را فراهم کند. اما در هر دو مورد شکست خورد. حتی فرصتش را نکرد از آرمانهایی که ده‌ها سال برایشان مبارزه کرده بود، یعنی آرمان حکومت مشروط به قانون و حکومت دمکراسی، دفاع لفظی بکند. این که چرا بازرگان قبول کرد که دولت موقت را تشکیل دهد موضوع بحث‌های فراوان بوده است. آنچه

که از نظر سیاسی اهمیت دارد این است که اولاً بازرگان نسبت به اوضاع مملکت شبهه نداشت. یعنی روند عمومی جریان انقلاب و مشکلات ناشی از آن را به درستی تشخیص داده بود. و درست به همین خاطر بود که مسئولیت دولت موقت را پذیرفت. بازرگان آنقدر خام نبود که فکر کند نظام پهلوی - پس از ده‌ها سال روش آمرانه و در شرایطی که تمام سرانش از صحنه گریخته بودند - قابل نجات است. اما بازرگان تندروی سیاسی هم نبود و نمی‌خواست خود را با موج انقلاب هماهنگ کند و از آن بهره جوید. به اضافه، اهل منزله‌طلبی هم نبود که بخواهد عافیت کناره‌جویی را دستمایه سرمایه بعدی خود کند. البته شکست خورد و نتوانست اهدافش را پیش ببرد. این شکست شاید درس آموزنده‌ای است که از بستر شورش و قیام و انقلاب نمی‌توان، و یا شاید به سختی می‌توان، دست به اصلاحات ساختاری زد و حکومت مشروط به قانون و حکومت دمکراسی بنیان کرد. به خصوص این که نیروهای سیاسی هم به این کار تعهد و سرسپردگی نداشته باشند. و این نکته آخر را در فصل بعدی می‌سنجیم.

فصل یازدهم:

شکست جریان لیبرال

دوره نخست‌وزیری بازرگان یکی از بحرانی‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر ایران بود. دوره‌ای که تغییرات عظیم اجتماعی و سیاسی، یکی پس از دیگری کشور را در بر گرفت. دولت موقت در پی عادی کردن امور و اصلاح دستگاه بوروکراسی بود اما از سه جهت مورد حمله قرار گرفت. مردم انقلابی، اسلامخواهان انقلابی و چپ انقلابی آن را هدف حملات پیگیر قرار دادند. می‌گفتند دولت لیبرال بازرگان انقلابی نیست و بازرگان اهل سازش و مداراست. حرفشان به جهاتی صحیح بود. در این فصل تهاجم مردم، انقلابیون اسلامی و چپ را دنبال می‌کنیم. شکست جریان موسوم به لیبرال، یا به اصطلاح فنی‌تر جناح مذهبی نهضت ملی را می‌بینیم.

حمله انقلابی مردم

حرکت بزرگ و انقلابی بخش قابل توجهی از شهرنشینان ایرانی فراسوی اختلافات طبقاتی، قومی و مذهبی رفت و آنها را در برابر دستگاه مسلط دولت گردهم آورد. اما چون دولت زیر فشار این حرکت به زانو درآمد، کنترل اوضاع از کف رفت و هرج و مرج تمام جامعه، و از جمله خود جنبش انقلابی، را دربرگرفت. جامعه به سوی آینده‌ای نامعلوم به حرکت درآمد.^۱

۱- برای بررسی اوضاع این دوره از منابع زیر استفاده شده است:

یکی از ویژگی‌های این هرج و مرج، سیاست - زدگی اقشار مختلف مردم بود. پس از چند دهه حکومت آمرانه‌ای که موجب انفعال و عقب‌ماندگی عمیق سیاسی شده بود ناگهان تحرک سیاسی بی‌سابقه‌ای آغاز شد که به سرعت به خشونت انقلابی کشید. نمونه این که، رسانه‌های گروهی و به خصوص مطبوعات، که در حکومت شاه ابزار تبلیغ و تفریح محسوب می‌شدند یکباره صحنه حادثترین درگیری سیاسی شدند. تیراژ روزنامه‌ها تا سی برابر افزایش یافت. در برخی موارد به رقم بی‌سابقه یک میلیون نسخه در روز رسید. پیاده‌روها، به خصوص اطراف دانشگاه‌ها و مدارس، صحنه بحث سیاسی شد. در کشوری که تا ۲۴ ماه قبل اشاره به «کلمه» سیاست خطرناک بود بحث، نقد و تفسیر سیاسی تمامی سطوح و روابط اجتماعی را دربرگرفت.

اما این بیداری هنوز خام بود. از جمله این که مردم کوچک و بازار انتظارات فوق‌العاده و چه بسا خارق‌العاده داشتند. بر این باور بودند که پیروزی انقلاب، یکباره و همیشه، به درد و رنج عمومی و اختلاف طبقاتی پایان خواهد داد و آزادی و عدالت ابدی را برقرار خواهد کرد. شعارشان بود که چو دیو بیرون رود فرشته درآید. شایع بود که پس از سقوط شاه، دولت سهم هر یک از افراد جامعه را از فروش نفت، به دلار، در خانه‌ها خواهد داد. انتظار مردم از حکومت چنان بود که چندی بعد آیت‌الله

→ Afkhami, *The Iranian Revolution*, (Middle East Institute, Washington, 1984)

Bakhash, *The Reign of the Ayatollahs*,

Bernard C. & Khalilzadeh,

Bill, *The Eagle and the Lion*,

Green, *Revolution in Iran*,

Hiro, *Iran under the Ayatollahs*,

Kazemi, *Iranian Revolution in Perspective*

Ramezania, *Revolutionary Iran*,

Rosen, *Iran Since the Revolution*,

Rubin, *Paved With Good Intentions*.

خمینی، هم در مهار این خواسته‌ها و هم در تهییج آنها، آب و برق و اتوبوس را برای مستضعفین مجانی اعلام کردند. برخی گفتند مستضعفین دیگر مالیات نخواهند داد. نظام کهن فروریخته بود و طبقات تنگدست برای تصرف اموال رجال بسیج شده بودند. در شهرها لشکر «مستضعفین و پابرنه‌ها»، خانه، زمین و اموال «مستکبرین و طاغوتیان» را تصرف کردند. در دهات، تازه - به - قدرت - رسیدگان دست به مصادره مزارع و باغات زدند. شورای انقلاب و دولت هم به این روند دامن زدند و با دولتی کردن واحدهای کوچک و بزرگ اقتصادی، اقدام انقلابیون را عملاً تشویق کردند. هزاران شورا و کمیته جدیدالظهور و خودجوش این عملیات انقلابی را در سراسر مملکت در دست داشتند. خواستشان حق مصادره اموال، اخراج مدیران، کنترل محیط کار و افزایش سرسام‌آور دستمزدها بود. در به کرسی نشاندن خواسته‌ها اراده فوق‌العاده نشان دادند. اعتصاب، بست نشینی، تحصن، راهپیمایی و گردهم‌آیی ابزارشان بود. در کشوری که اصولاً تجربه در امور حزبی و سندیکایی و حتی انجمنی نداشت این گونه اقدام‌ها به معنای هرج و مرج مطلق اجتماعی بود.

بی‌نظمی به محل کار محدود نمی‌شد. خلع سلاح پادگان‌ها و سربازخانه‌ها و پخش ۳۰۰۰۰۰ سلاح خودکار میان مردم جنبه مهلکی به قضیه می‌داد. درخواست مکرر رهبران جدید حکومت برای پس دادن سلاح‌ها بی‌فایده بود. حمل سلاح عادی شد. در شهرستان‌های دورافتاده مردان مسلسل دوش می‌گرفتند و قطار فشنگ می‌بستند. جوانان سلاح‌های خودکار در خانه داشتند. تشنگی انقلابی فراگیر بود. دادگاه‌های جدیدالظهور انقلاب هم برای رفع این عطش وارد صحنه شدند. سرنوشت مقامات عالیرتبه را یکی پس از دیگری به دست جوخه‌های صحرائی اعدام سپردند و مراتب رضایت انقلابیون را فراهم کردند.^۲ اولین اعدام مقامات عالیرتبه مردم را به هیجان آورد. حفظ این

۲- نمونه کوچک این هیجان عمومی فروش بی‌سابقه روزنامه‌هایی بود که عکس جسد نیمه عربان هویدا، نخست‌وزیر، و جوخه اعدامش را چاپ کردند.

هیجان به همان اندازه مهم بود که رفع خطر سیاسی در از میان بردن مقامات نظام سابق اهمیت داشت. چند ماه از انقلاب نگذشته بود که رقم اعدام‌ها از ۶۰۰ گذشت و در چند سال بعد فراتر رفت.

این هیجان عمومی تعیین‌کننده تحولات سیاسی چند سال بعد شد. به عبارت دیگر شور انقلابی مردم تعیین‌کننده نحوه سیاست‌بازی سیاستمداران بود. بسیاری از رهبران تابع و دنباله‌رو توده‌ها شدند. عوام‌زدگی تمامی ابعاد اجتماعی را فراگرفت. رجال سیاسی برای کسب محبوبیت بیشتر تندروی مردم را تشویق کردند. در نظر انقلابیون «انسان آرمانی» کسی بود که با خشونت و بی‌رحمی انقلابی ساختمان گذشته را در هم بشکند و بنیان آینده روشنی را بریزد. تب انقلاب چنان بالا گرفت که «انقلاب به خاطر انقلاب» الگوی رفتار اجتماعی شد.

اما بازرگان همین هیجان انقلابی را عامل اصلی مشکلات، به خصوص برنامه اصلاح خود می‌دانست. این را در سخنرانی‌هایش تکرار می‌کرد. جنبش انقلابی را (که هر روز تندروتر از روز قبل می‌یافت) با زبان تند مورد انتقاد قرار می‌داد. نسبت به هرج و مرج ناشی از انقلاب شدیداً حساس بود. مردم را به آرامش دعوت می‌کرد. نظر آنها را نسبت به ضرورت مسئولیت فردی و اجتماعی جلب می‌نمود. اما سخنانش گوش شنوا نداشت. مردم انقلابی آماده شنیدن حرف‌هایش نبودند.

اما مملکت طوری نشود مثل زمان احمد شاه و مظفرالدین شاه که در هر دهی و گردنه‌ای و هر شهری و محله‌ای و گذری یک باباشملی و داروغه‌ای و سردسته‌ای وجود داشت و هر کسی خر خودش را می‌راند.^۳

ریشه مشکلاتی را که پیش پای دولت خود می‌دید در هرج و مرج اجتماعی می‌دانست. چند مسئله کلی را سبب ناکامی خود می‌دانست:

۱- تقاضای شوراها و اعتصابی برای در دست گرفتن مدیریت ادارات دولتی، واحدهای صنعتی و مراکز تحصیلی.

۲- سرپیچی انقلابیون از برسمیت شناختن مدیرانی که توسط دولت موقت انتخاب می شدند.

۳- برنامه ریزی علیه تصمیمات دولت موقت توسط جریان های انقلابی.

۴- دستگیری کارمندان عالی رتبه دولت توسط کمیته های انقلاب.

۵- درخواست برای افزایش بودجه ادارات و حقوق کارمندان.

۶- حمله به اتباع سفارتخانه های خارجی.^۴

در نظر بازرگان هرج و مرج به این خاطر بود که عموم مردم فکر می کردند رژیم سابق با آنها به غلط رفتار کرده و به همین خاطر باید ساختار آن را درهم ریخت و در کوتاه ترین مدت و با تندترین روش شالوده بنیاد جدیدی را ریخت. اما غیر عملی بودن این انتظارات موجب بروز خشونت و حس انتقام می شد. مردم می خواستند عقب ماندگی ها و بی عدالتی های صد ساله، یک شبه از میان برود. آسان ترین راه علیه بی عدالتی توسط به خشونت بود. به اسم مبارزه با بی عدالتی و استعمار می خواستند هر آنچه را که در دوران حکومت پهلوی ساخته شده ویران کنند.

در عمل می بینیم، بجای انقلاب و اقدام، یک حالت خیلی وسیع و شدید انتقام پیش آمده و برای بسیاری از اشخاص مسئله مهم و اساسی تصفیه حسابهای گذشته است. تلافی و انتقام از کسانی که بنحوی از انحاء در دورانهای گذشته علیه انقلاب و ملت و علیه وظائف عمل کردند... یک حالت توقف در گذشته حاصل شده و برنامه مملکت، افکار و اعمال رفته است روی انتقام. بطوریکه ما را و ملت را از وضعی که داریم و آنچه باید بکنیم غافل کرده و از کارها بازداشته است.^۵

۴- از جمله نگاه کنید به: «هر دولتی و هر سیستمی باید متکی بر اصول و مقرراتی باشد» مشکلات و مسائل، ص ۸۵.

۵- مشکلات و مسائل، ص ۱۰۸.

برای جلوگیری از این حملات علیه دستگاه، بازرگان به مفاهیم اخلاقی، حرفه‌ای، تربیتی، اجتماعی، سنتی و مذهبی متوسل شد. سعی کرد دولت موقت و شخص آیت‌الله خمینی را از این جریان «انتقام» مبری کند. در سخنرانی‌هایش تأکید داشت چنین روش‌هایی ربطی به مقامات حکومت جدید ندارد. اما چنین موضعی خلاف جریان کلی انقلاب بود. همین موجب شد که او را لیبرال ساده‌اندیش و بی‌صلاحیتی تلقی کنند که فاقد شعور سیاسی است. اصطلاح «لیبرال» که تا آن هنگام به زبان فرهنگ خواص محدود بود و معنای آزادمنشی داشت به خاطر وقایع مربوط به بازرگان و دولت موقت وارد فرهنگ عمومی شد و معنی ناتوان، سازشکار و کم‌فهم گرفت. بازرگان می‌خواست روحیه انقلابی توده شهری و تازه به قدرت رسیده را مهار و رهبری کند. اما نه قدرت و نه امکانات آن را داشت. هنگامی که در برابرشان ایستاد علیه‌اش اقدام کردند. بخشی از مردم، او و همفکرانش را مردانی ضعیف، ناتوان، ضدانقلابی و حتی عوامل مستقیم امپریالیسم بین‌الملل می‌دیدند. آنگاه که برای عادی‌سازی اوضاع اقدام کرد او را غیر قابل اعتماد دانستند. مطبوعات رادیکال (هم مذهبی و هم غیرمذهبی) بخش این افکار را تشویق کردند. اصطلاح «لیبرال» به حد یک فحش تنزل کرد.

حمله نیروهای مذهبی

سرنوشت دولت بازرگان را اساساً مردم انقلابی رقم زدند. مردم انقلابی شهرهای بزرگ کشور. بازرگان نه می‌خواست با جریان انقلابی همسو شود و نه احتمال مقاومت در برابر آن را ممکن می‌دید. به اضافه نتوانست بر موج انقلاب سوار شود و در میان موج‌های سنگین آن خود را حفظ کند. اما روحانیون مبارز، روحیه عوام انقلابی را به درستی تشخیص دادند و بر مبنای آن برنامه‌ریزی کردند. برنامه‌ای ارائه دادند که بر اساس فکر و کلام مردم انقلابی تنظیم شده بود. از این فکر و کلام برای اهداف سیاسی سود جستند. نیاز توده را به رهبری نیرومند تشخیص دادند و بر اساس آن برنامه‌ای مردمی تنظیم کردند و پیش بردند. روز به روز و گام به گام، کلام

و اهدافشان، مبارزه جوتر و تندتر شد. به این خاطر میان توده مردم، به خصوص طبقات انقلابی کارگر و متوسط، روحانی، روشنفکر و دانشجو محبوب واقع شدند.

در چنین شرایطی بود که اختلاف میان رهبران جنبش انقلابی شکل گرفت. گروه به اصطلاح لیبرال در کابینه اکثریت داشت و انقلابیون در شورای انقلاب حاکم شدند. علی رغم آن که برخی افراد در هر دو ارگان حضور داشتند، اما قطب بندی در سطح رهبری مشخص بود. کابینه بزرگان تاکید خود را بر سازماندهی مجدد و به راه انداختن دستگاه دولت گذاشت. شورای انقلاب توجه خود را معطوف شور انقلابی مردم کرد. کابینه می خواست از شکل گیری و رشد نهادهای خلع الساعه انقلابی جلوگیری کند. شورای انقلاب بر افزایش و توسعه آنها تاکید داشت. کابینه می خواست اوضاع را به نحوی عادی کند. شورای انقلاب می خواست به شور انقلابی دامن بزند.

همزمان با اختلاف نظر میان گرایشهای لیبرال و انقلابی در عالترین سطح رهبری، شکاف میان اقشار مختلف مردم نیز پدید آمد. وحدت ضد سلطنتی که آیت الله خمینی را به قدرت رسانده بود انسجام قبلی را نداشت. به خصوص این که شکار اصلی جنبش انقلابی، یعنی شاه، در تبعید بود و به زودی در می گذشت. وحدت نظر مطلق ضد سلطنتی دیگر جایی نداشت. اختلاف در مورد اغلب مسائل اجتماعی به وجود آمد، از جمله مسائل قومی، طبقاتی، مذهبی، سیاسی، اقتصادی و بین المللی. سازماندهی تدریجی گروه های سیاسی در سطح کشور به این اختلاف دامن زد.

به جنبه های مختلف جنبش انقلابی مردم و سیاسیون اشاره کرده ایم. احتیاجی به تکرار نیست. اما ضروری است به سیاست انقلابیون اسلامی در قبال کابینه میانه روی بزرگان اشاره کنیم. نطفه گرایش انقلابیون اسلامی، به جهاتی، در گروهی بود که بزرگان به عنوان همکار خود برگزیده بود. می دانیم قبل از سقوط رژیم پهلوی، بزرگان به پاریس رفت و آنجا با آیت الله خمینی ملاقات کرد. وی از بزرگان خواست لیست افراد

ذیصلاحی را برای تشکیل شورایی مشورتی تعیین کند. بازرگان نام ۱۸ نفر را پیشنهاد کرد که بر اساس آن شورای مشورتی انقلاب در آذر ۱۳۵۷ تشکیل شد.^۶ شورا ترکیبی بود از اعضای نهضت آزادی، مسلمانان ملی، روحانیون، بازاریان و چند افسر عالی رتبه ارتش. ترکیب آن چهار بار تغییر کرد. اما گروه روحانیون به تدریج بر آن حاکم شد، محتوا، شکل و جهت سیاست‌ها را تعیین کرد. روحانیون شورای انقلاب عبارت بودند از محمود طالقانی، هاشمی رفسنجانی، محمد بهشتی، مهدوی کنی، موسوی اردبیلی، جواد باهنر. برخی از آنان گرایش ضدلیبرال را رهبری کردند.

رهبران انقلابیون اسلامی از کسانی بودند که طی دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰ با بازرگان همکاری داشتند. می‌دانیم که بازرگان بحث‌های مختلفی را درباره نوعی حکومت دمکراتیک (در مقابل تاکید روحانیون بر ضرورت حکومت نخبگان مذهبی) در پیش روی آنان گذاشت. اکنون همان روحانیون مبارزه‌جو شورای انقلاب را در دست داشتند و به سیاست دولت موقت با نظر تردید می‌نگریستند. از جمله این که ضرورت اصلاح بوروکراسی را به عنوان پیش ضرورت اصلاح جامعه مردود می‌دانستند. نسبت به روش گام به گام بازرگان بدبین بودند. البته همکاری با بازرگان و هم مسلکانش را در آن مرحله به مصلحت می‌دیدند و می‌خواستند آنها ابزار کار پیشبرد سیاست انقلابی باشند. اما هنگامی که خود در بوروکراسی و نهادهای انقلابی تحکیم شدند فوراً برای بیرون راندن میانه‌روها دست به فعالیت زدند. در واقع برنامه‌شان همکاری موقت بود.

انقلابیون اسلامی، بلافاصله پس از سقوط حکومت شاه، حزب جمهوری اسلامی را تشکیل داده بودند. اساسنامه این حزب، محتوای رادیکال آن را در آن برهه زمانی منعکس می‌کند. اساسنامه ترکیبی از برنامه‌های دینی، ضداستعماری و لیبرال بود. برنامه اسلامی شامل

۶- شورای انقلاب و دولت موقت، ص ۲۳.